

آن شب: همه موجودیت موسیقی ایرانی



جلیل شهناز



احمد عبادی



علی اصغر بهاری



حسین قوامی

شهردار متمایز است. فرزند روانشاد موسی خان معروفی. آنکه موسم گل را ساخت تا مرحوم وحید دستگردی با شعر خود آن را جاودان سازد.

این پنج تن از تهران. پنج نفر هم از شهرستان‌ها بودند:

✱ استاد حسن کسایی. نوازنده و بدبهبه نواز و پیرآوازه. نیزی که هنوز هیچکس نی را چون او به شیوایی و شیرینی و درستی نمی‌تواند بنوازد.

✱ استاد عثمان محمدپرست خواقی خراسانی. نوازنده دوتار، ساز روستاهای شمال و شمال شرق ایران.

✱ استاد کامکار از سنندج. از خانواده هنرمند کامکار. همه اهل موسیقی: بیژن و پیشنگ و ارژنگ و اردشیر و ارسلان و... فرزند پیشهور خباطی که موسیقی کردی را خوب می‌داند.

✱ استاد سلیمی تبریزی. همکار مرحوم پرویزی. جامع و جورکننده ملودی‌های گذشته آذربایجان، آهنگساز و نوازنده تار آذربایجانی. تاری که ایستاده و فشرده بر روی سینه نواخته می‌شود.

✱ استاد موسی رنگشاهی از بلوچستان. که گویند تلاشی بلیغ کرد تا موسیقی بلوچی این طرف مرز را از موسیقی آن طرف مرز امتیاز بخشد.

جای مرحوم غلامحسین بنان خالی که حالا در امامزاده طاهر آرامشی دارد. جای زنده‌یاد لطف‌الله مجد خالی و روانشاد تاج اصفهانی که ابرمردی بود در آواز سنتی ایرانی

را یکی یکی می‌خواند و مردم یک‌یک را با همه وجود و با کوبیدن محکم کف دو دست بر هم، آنهم با شدت و حدت و مستمر تشویق می‌کنند. من بخصوص دوجا عنان احساس را می‌گم. یکی آنجا که علی اصغر بهاری را که حالا مشتی استخوان است بالای صحنه بردند، و یکی آنجا که می‌خواستند استاد فاخته‌ای را مثل کودکی از هره‌ای از بالای صحنه به پایین بیاورند. پنج استاد از تهران و پنج استاد از شهرستان‌ها روی صحنه می‌آیند تا مردم ببینند که مسئولان دارند از آنان قدردانی می‌کنند:

✱ استاد احمد عبادی نوازنده سه تار، آخرین مانده از خانواده هنر (به تغییر زنده‌یاد روح‌الله خالقی). آورنده سبک و سیاق جدید در بداهه‌نوازی سه تار. تکسواز چهره دست. فرزند عبداللّه‌خان از مفاخر موسیقی معاصر.

✱ استاد جلیل شهناز: نوازنده بی نظیر تار، که باید گفت پس از پنجه‌های شیرین او زبید که کاسه تار بندد تار.

✱ استاد حسین قوامی: فاخته‌ای. فاخته محترم آواز سنتی ایران. هم در تصنیف و هم در بیان گوشه‌های ایرانی. شاخه‌گلی از جمع "گلها". متواضع و همواره سربلند.

✱ استاد علی اصغر بهاری. استاد و تکنواز کمانچه. صاحب سبکی قوی و ظریف در کمانچه‌نوازی و کسی که آموخت می‌توان کمانچه را بی تقلید خنک از ویولون نواخت و خوب هم نواخت.

آن شب در نیمه بهمن ۶۷، من هم در تالار وحدت هستم که روزی قرار بود نسخه بدل برای پاریس باشد یا نمی‌دانم بالشوی تئاتر مسکو.

در یکی از غرفه‌های طبقه سوم سرپا ایستاده بودم که همه موجودیت موسیقی ایرانی که تقریباً همه‌شان از ساز و حنجره‌شان، حداقل در حضور جمعی مثل تالار وحدت صدایی بر نمی‌آید حضور داشتند. غیر از آنهایی که از در سمت راست وارد کردند، آنهم با مراسمی واقعا تماشایی، بقیه که نشسته بودند را نشناختم. حتی استاده احمد عبادی را که چند ماه پیش در محضرش نشستم و خودم را کشتم تا او بپذیرد مصاحبه‌ای برای آدینه با او ترتیب دهم و نشد. او هم در گوشه‌ای کج و مجاله نشسته بود و من او را نشناختم. نمی‌دانم ظرفیت تالار وحدت دقیقاً چقدر است. اما به نظرم هزارتایی آمده بودند. اسمی از حضور عبادی و شهناز و بهاری و قوامی و دیگران که آمده بود، مرگم به عجله ریخته بودند. خیلی هم بودند که آمده بودند ببینند این استادان، پس از چند سال مهجور ماندن چگونه به صحنه می‌آیند. اما دشمن گرم. دم آن سه وزارتخانه که نشسته بودند تا تشخیص بدهند، این هنرمندان مایه هنری‌شان در حد چه مدرکی است. دم میرطاوسی هم گرم که من می‌دانم خودش هم نمی‌دانست برنامه موفق خواهد بود یا نه. اما گمانم دست آخر به این اعتقاد رسید که بود.

آن شب من هم در تالار وحدت هستم که غفاری اسم استادان زنده موسیقی ایرانی

و مرحوم مهدی برکشلی و مجید وفادار و امیرناصر افتتاح و خیلی‌ها که نیستند و آثارشان باقی است هم سبز. این از درگذشتگان این سالها.

من به نظرم آمد باید در این میان وقتی آقای حشمت سنجری بالای صحنه می‌رود، که حق هم هست، مرتضی‌خانه هم می‌توانست جزو لیست باشد، ایرج گل‌سرخ هم. که اولی تحقیق "گام‌های گمشده" او می‌تواند دکان خیلی‌ها را با زبان دلیل و برهان تخته‌کند و دومی دارد دایره‌المعارفی از موسیقی تدوین می‌کند که جاودان خواهد ماند. خیلی‌های دیگر هم. حالا که صحبت از ارج‌گذاری است خیلی‌های دیگر هم می‌توانستند در کنار هادی منتظری شاگرد استاد بهاری روی صحنه بپیایند که معروف‌ترینشان محمدرضا شجریان است که حالا آرام آرام استادش می‌خوانند. آ

این یک طرف قضیه. یکسوی قضیه را هم که گفتیم دم همه دست‌اندرکاران این امر خیر گرم. گیریم حالا احمد عبادی با آن تن شکسته، احتمالاً "دکترای افتخاری رشته سه‌تارنوازی را در قاپ خاتم کنار عکس‌های پدرش عبداللهمان، همکار پدرش درویش‌خان خواهرش و استادش مرحوم ملوک‌خانم و عکس جوانی خودش، سه‌تار به دست نخواهد آویخت که: "بدین وسیله گواهی می‌شود، آقای استاد احمد عبادی فرزند عبداللهمان ساکن تهران از این پس بنام به تشخیص اهل خیره دارای درجه دکترا شناخته و بدین لقب شریف مفتخر و مباحی می‌باشد و می‌تواند از مزایای قانونی آن بهره بگیرد." گمانم دیگران هم چنین نکنند.

آن چهار پنج هزار نفر در تالار دیدند که مثلاً "عبادی جایزه را به ضمیمه دسته‌گل می‌خک همان‌جا گذاشت و عاصزنان صحنه را ترک گفت و دیگران در پی او دویدند که "استاد، ای‌وای جوایزتان" و او اصلاً "برنگشت که نگاه کند. چون او حالا مجموعه‌ای از هنرمندی، پیری و دل‌شکستگی است.

من در غرفه‌ای در طبقه سوم تالار بی‌طراوت وحدت، چیزی شبیه سرشک را در دو طرف بینی خود احساس می‌کنم، که سمج است و آبروبر. اما با یاد ابد حق هم می‌کنم. نگاه به چپ و راست که می‌کنم خیلی‌ها را هم همین‌طور می‌بایم.

قائم‌مقام شهردار تهران طباطبایی، میرطاوسی و یک معاون وزارت ارشاد جوایز را می‌دهند. غفاری مجری جنگ هفته قصد دارد چیزی از شوین‌های سلف کم نداشته باشد. نمک می‌پرانند و نمی‌دانند که شاید جا نداشته باشد. بخصوص وقتی می‌گوید: "بعد از این همه اسامی خواندن، نمی‌دونم به من هم درجه‌ای

می‌دان یا نه؟" و کره حصار.

پیش‌کسوتان کهنسال، عبادی، قوامی و بهاری را تقریباً به زور روی صحنه می‌آورند و یا تاتی‌تاتی. بخصوص قوامی را که سیستم ارگانیک بدن خسته و شکست‌فاش، به بیرون تن هم، شعبه‌ای دارد. مردم به شنیدن معرفی کوتاه آقای غفاری به‌یای می‌خیزند و شش‌دانگ دست می‌زنند و تشویق می‌کنند. ایشان به اضافه ۵ استاد شهرستانی روی ۱۰ چهارپایه بدون پشتی معذب و مثل فانوس تاشده می‌نشینند تا رخصت ترک صحنه بگیرند. غفاری اعلام می‌کند که یکی از استادان، روی صحنه و در حضور استادان با ساز خود مستقیص خواهد کرد. به همکارم می‌گویم احتمالاً "معروفی خواهد بود. آخر بیان تو در تالار وحدت پیدا می‌شود. حداقل یکی را در اطاق میرطاوسی دیده‌ام.

اما نه. به استاد عثمان محمدپرست تکلیف هنرنمایی می‌شود. او هم بی‌ناز و کرشمه برمی‌خیزد. اهل خواف خراسان است. قدبلند و قیفاق، بزرگ‌شده در طبیعت بی‌رحم. با سر بندی شکری که دنباله آن را به پشت کتف حواله می‌دهد. مثل اینکه بخواهد کار تغییر مسیر آب به کرتی را سامان دهد، فرزندت را در می‌آورد، آستین‌ها را بالا می‌زند، دوتار به دست به طرف پنج استاد می‌رود، از همه و یک‌یک رخصت می‌گیرد و می‌آید جلوی بلندگو می‌نشیند. همه، همه، این حرکات را تحسین می‌کنند. استاد قطعانی از موسیقی محلی خراسان را با استادی و با زخمه محکم سرانگشت‌ها می‌زند. من فکر می‌کنم الان یکی از آن شعرهای جامی یا نوایی یا طبیب اصفهانی را می‌خواند که: "عمت در نهان‌خانه دل نمیشد". که نمی‌خواند.

دوتارنوازی استاد محمدپرست نشان از سبک سنتی نواختن سازهای زخمه‌های، مضربی و سنتی ایرانی دارد. بیان سزج و تند حالات و گوشه‌ها و زخمه‌ها. درواقع یک دست سریع روی تارها زخمه می‌زند و دست دیگر لریوی فاصله‌ها سر جای خود برای ارائه یک گام پس و پیش می‌رود. درواقع عبادی نخستین‌بار و در ربع اول این‌قرن بیان حالات را با کم کردن فاصله ضرب آهنگ‌ها ملایم، شنیدنی و آموختنی کرد.

کار اهدای جوایز که تمام می‌شود از یکی دیگر از استادان عشره می‌خواهند که هنر خود را در عالم استادی عرضه کند: استاد حسن کسایی. او هم قیفاق اما پیر است. پیر اما نه چون عبادی و بهاری و قوامی. قبل از نواختن می‌گوید: "من قصد هنرنمایی در محضر بزرگان را نداشتم. اما به حکم وظیفه چیزی تقدیم می‌کنم." و توضیح می‌دهد که نواختن او در

این لحظه به دو دلیل دلنشین نخواهد بود. اول آنکه ساز دست خود را همراه نیاورده و دوم اینکه نفس او بیش از این در این سن یاری نمی‌کند. ولی با همه سکنه‌ها، با همان استادی که انتظار می‌رود می‌نوازد.

اول مراسم، کنسرت هم بود. ارکستر مولانا قطعاتی را در ماهور به رهبری عندلیبی و با صدای افتخاری شاگرد مرحوم تاج اجرا کرد. در ارکستر، شاگردان استاد کسایی و استاد بهاری هم بودند. عندلیبی هم بنده‌خدا، با سنتور، سعی بلیغی کرد که در حضور استادان، ارکستر، کم نیاورد.

هیچ ملتی از سرمایه‌گذاری روی عناصر فرهنگی خود زیان نمی‌بیند.

روی سخن من با وزارت جلیله فرهنگ و ارشاد اسلامی است و با عدا و سیما و با سازمان میراث فرهنگی و با بخش هنری سازمان تبلیغات اسلامی و با بخش هنری بنیاد مستضعفان و... آنان که در این سازمان‌ها مسئولیت دارند، خوب می‌دانند (با همه تعارف و تکلف‌ها) که سال‌ها طول خواهد کشید که کسی بیاید مثل مثلاً "جلیل شهناز که سه چهار دستگاه موسیقی ایرانی و چندین گوشه را در یک قطعه با استادی قی‌البداهه بزند و اسمش را به شوخی بگذارد "شورالدهشت". می‌دانند مرحوم حسن تهرانی که درگذشت خوب اصول او متروک ماند و تنها بخشی از هنروری استاد در محمد اسمعیلی متجلی شد. مضراب و کوبه اگر از دست شهناز و پایور و عبادی و شریف بیفتند، اگر بدیعی و تجویدی آرشه را زمین بگذارند، اگر کرشمه از دست بهاری افتد، مشکل‌ها خواهد افتاد. زیرا آنان عشق به موسیقی را آسان نگرفته بودند. کار

شما در پانزدهم بهمن ۶۷ خوب و مقتدم، ولی کار سامان دادن به موسیقی ایرانی ظرافت و بلندطبعی می‌خواهد. بخش سیما که قطعه "زرد ملیحه" را آخر شب پخش می‌کند، آنهم به تکرار، حداقل بگوید که این قطعه کار مرحوم صباست و نوازنده آن فرامرز پایور و مثلاً "محمد اسمعیلی، با رحمت‌الله بدیعی و فلان. وقتی یک‌هوا وسط برنامه‌ها در مقدمه قطعه شعری زخمه شهناز را از آرشیه درمی‌آورید و می‌گذارید، بگویند این قطعه کار جلیل شهناز است که مثلاً" در گوشه نغمه در چهارگاه نواخته می‌شود. بگذارید نسل جدید که امروز به نحوی بی‌سابقه به کاست موسیقی ایرانی، حالا هرچه که می‌خواهد باشد، علاقه نشان می‌دهد، پیش‌کسوتان این هنر را بشناسد و ارج نهد.